

غنی در لباس شعر

ملا محمد طاهر غنی نه تنها در سخن سرایان هند معروف است بلکه در ایران، افغانستان و آسیای میانه هم شهرت فراوان دارد حتی شهرت وی در سراسر جهان رسیده است. معاصرین غنی هم نتوانستند شهرتی پیدا کنند که نصیب غنی شد. چنانکه غنی در باره اشعار و شهرت خود در اشعار زیر اینطور می سراید.

اشعار آبادم تا شد محیط عالم
غنی چرا صلّه شعر از کسی گیرد
مشهور در سواد جهان از سخن شدیم
در اشعار نذبور آشکاری گردد که نه فقط در زندگانی غنی کلام وی در گوشه و کنار هند گسترش یافت بلکه شهرت وی خارج از هند هم رسیده بود. چنانکه مورخان و تذکره نویسان زبان و ادب فارسی، بویژه تذکره نویسان اهل ایران اسمهایی که از شاعران هند برده اند یکی از آنها غنی کشمیری هم هست که شهرت فراوان دارد.

ویریهگی های کلام غنی ارباب ذوق را به خود جلب نمود و برای جادادن به بیاضهای خودشان مجبور ساخت. چنانکه شاعر بزرگ زمان خود مرزا صائب اغلب اشعار غنی را نقل می نمود و هرگاه کسی به ایران سفر می نمود صائب از او می پرسید که کدام ار مغانی برای من آورده ای، در نظر صائب مراد ار مغان کلام غنی می بود.

صاحب تذکره حسینی نقل می کند که صائب برای یک شعر غنی از ایران سفر نموده به کشمیر آمد. شعر

ملاحظه باشد -

موی میان تو شده کراه پن کرد جدا کاسه سر هازتن

دور یافته پرسید که کراه پن مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه را از چرخ بدو جدا سازند، گفت بله، ولی روایت مذکور بدون اشتباه نیست زیرا اگر مقصود سفر صائب دانستن معنی کراه پن بودی پس صائب اول کشمیر آمدی. چنانکه صائب در عهد جوانی عازم سفر گردید و در راه به شهر کابل رسید و آنجا با ظفر خان احسن ملاقی گشت و در همانجا قیام کرد. سپس در سال ۱۰۳۹ با ظفر خان در رکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفر خان احسن استاندار کشمیر گمارده شد، صائب را با خود به کشمیر آورد.

پس واضح می گردد که صائب فقط برای واژه کراه پن به کشمیر نیامده بود. ولی ممکن است که دوران سفر کشمیر صائب نزد غنی رفته باشد و از وی معنی کراه پن معلوم کرده باشد. ولی با وجود این همه واضح می شود که غنی سخن سری بزرگ کشمیر بشمار می رود.

میگویند که مرزا صائب سخن سری معروف زمان خود از کلام غنی خیلی متأثر بود و می خواست که در عوض جمیع اشعار خود، یک بیت غنی بگیرد و بنام خود مشهور کند. شعر ملاحظه باشد.

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام هم رنگ زمین بود و گرفتار شدم
چون صائب این بیت غنی شنید، وجد کرد و با اراده آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود بگیرد به کشمیر رفت. قضا را و قضا کرده بود حسرت خورده گفت حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده.

تمام تذکره نویسان چه معاصر غنی و چه متأخر غنی متفق اند که غنی مرد قانع، فقیر منش، گوشه نشین، دوستدار استغنا و عزت نفس بود. و برخلاف شاعران دیگر اشعار خود را وسیله کسب معاش نساخت بنا بر این بدر بار پادشاهان و امرای رجا نداشت. چنانکه خود می گوید

پچشم آب و رنگی نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را

غنی از شاعرانی که زبان خود را با سردن مدح دیگران آلوده میکردند، انتقاد میکند و خودش نیز بر شاهان و نعمت آنان فریفته نه شد. خود می سراید

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور

صدای کاسه خالی بگوش میاید

غنی در اشعار خود اشاراتی بسیار بفقیر خود دارد ولی هیچگاه شاعر ما از این فقر ننازیده ولی فقر خود را فخر خود پنداشت

خوش دوتی است فقر که در کنج انزوا

فرش نی است سایه و فراش آفتاب

اهل زر و سیم تنگ دستند غنی

دستی که فراخ است همسین دست تهی است

غنی معتقد بود که انسان را نشاید که گدای تر و تمندان جهان گردد بدین سبب دست طلب پیشکسی دراز نکرد

کاسه خود پر کن ز نهار از خوان کسی

داغ از احسان خورشید است بردل ماه را

در اشعار غنی مضامین عرفانی نیز آمده و اصطلاحات عرفانی مانند، سالک، پیر در اشعارش نیز دیده می شود - شعر

ملاحظه باشد

سالک نرسد بی مدد پیر بجای

بی زور کمان نبرد تیر بجای

بی ریاضت نشود نشه عرفان حاصل

تا کدو خشک نگردید می ناب نیافت

این شاعر بزرگ وقتی که در خانه کوچکش می بود در خانه رامی بست و چون از خانه بیرون می آمد در راه می

گذشت - چون سبب این کار از وی پرسیدند - در پاسخ گفت که غیر از من در خانه متاعی ندارم - این واقعه را

شاعر مشرق علامه اقبال در پیام مشرق به خطور سروده است -

غنی آن سخن گوی بلبل صغیر

چو اندر سرا بود در بسته داشت

یکی گفتش ای شاعر دل ری

پاسخ چه خوش گفت مرد فقیر

زمن آنچه دیدند یاران رواست

غنی تانشیند به کاشانه اش

چون آن محفل افروز در خانه نیست

نوا سخ کشمیر مینو نظیر

چو رفت از سرا تخته راوا گذاشت

عجب دارد از کار تو هر کسی

فقیر و با اقلیم معنی امیر

در این خانه جزمین متاعی کجاست

متاعی گرانی است در خانه اش

تهی تر از این هیچ کاشانه نیست

چون قبلاً اشاره رفت که غنی گوشه گیری را می پسندید ولی از گردش روزگار ترسیده، چشمهای خود را راه گذاشت و منتظر انقلابی بود که او را به هدف خود برساند۔

چنانکه می گوید ۔

غنی در ملک دنیا انقلابی آرزو دارم

که خاک از گردش گردون غبارِ آسیا گردد

غنی در آن جرگه سخن سرایان بشمار نمی رود که نا امید باشند بلکه وی می خواهد که جنونی پیدا کند که او را از زنجیرهای عقل رهایی داده به صحرای بی پایان برساند۔ شعر ملاحظه باشد ۔

جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پارا

کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

پس مختصر باید گفت که غنی سخن سرای بی بدل زمان خود بود۔ شاعر معروف زبان اردو میر تقی میر در توصیف این شاعر بزرگ در شعر زیر اینطور می سراید ۔

کچھ گدا شاعر نہیں ہوں میر میں

تھا مرا سر مشق دیوان غنی

(تشکر بی پایان)

پلورقیہا

۱۔ مجمع النفاکس و مجمع الفصحا۔

۲۔ بزم تیموریہ، جلد دوم، صفحہ ۱۹۹، ۲۰۵، چاپ ۱۹۹۱ء

۳۔ دیوان غنی، ص ۴۵۔

۴۔ ایضاً، ص ۷۲۔

۵۔ ایضاً، ص ۱۵۴۔

۶۔ ایضاً، ص ۹۱۔

۷۔ ایضاً، ص ۲۳۰۔

۸۔ ایضاً، ص ۷۶۔

۹۔ ایضاً، ص ۲۲۱۔

۱۰۔ ایضاً، ص ۱۲۳۔

۱۱۔ ایضاً، ص ۱۳۸۔

۱۲۔ ایضاً، ص ۵۸۔